

قدرت‌های بزرگ و بحران آذربایجان

سیدابراهیم اسمعیل زاده موسوی*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۸/۲۱

تاریخ تأیید: ۱۳۸۷/۹/۱۶

چکیده: سیر تحولات و حاصل بحران آذربایجان را مانند ریشه‌هایش نمی‌توان جدا از عملکرد قدرت‌های خارجی در ایران درک کرد. فرقه دموکرات آذربایجان بدون تشویق شوروی نه می‌توانست یورش خود را آغاز کند و نه می‌توانست در برابر تهران مقاومت کند. شورش عشایر جنوب نیز که واکنشی بود در برابر تحولات شمال، احتمالاً بدون تشویق انگلیسی‌ها هیچگاه صورت خارجی به خود نمی‌گرفت و احتمالاً اگر آمریکایی‌ها نیز دخالت نمی‌کردند تقسیم ایران به دو حوزه نفوذ بین شوروی و انگلستان جنبه دائمی به خود می‌گرفت. از طرف دیگر خروج نیروهای شوروی از ایران نیز بدون فشارهای آمریکا، انگلیس و سازمان ملل به سادگی اتفاق نمی‌افتاد و احتمال تجزیه ایران بسیار زیاد می‌شد.

کلیدواژه‌ها: ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، شوروی، آذربایجان، جنگ جهانی دوم.

* دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی، ورودی ۱۳۸۲، دانشگاه امام صادق (ع).

مقدمه

هنگامی که روس‌ها و انگلیسی‌ها در سال ۱۳۲۰ ایران را اشغال کردند ضمن قراردادی سه جانبه وعده دادند که در عرض شش ماه پس از پایان جنگ، نیروهای خود را از کشور خارج کنند. از نظر دولت ایران تاریخ مزبور شش ماه پس از پایان جنگ در اروپا محسوب می‌شد ولی اگر نیروهای خارجی تا دوم مارس ۱۹۴۶ / ۱۱ اسفند ۱۳۲۴ یعنی شش ماه پس از پایان جنگ با ژاپن نیز خاک ایران، را ترک می‌کردند رضایت کامل ایران کسب می‌شد (کاتم، ۱۳۷۹: ۳۰). با پایان یافتن جنگ جهانی و تسلیم ژاپن و نزدیک شدن مهلت خروج نیروهای متفقین از ایران انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها به تدریج نیروهایشان را از حوزه‌های تحت تصرف خود خارج کردند ولی نیروی ۳۱ هزار نفری شوروی در حول و حوش آذربایجان و ایالات شمالی ایران نفت خیز بر جای ماندند. شوروی علاوه بر اینکه حاضر به بیرون کشیدن نیروهای خود از ایران نبود با مسلح کردن عناصر محلی بر ضد دولت تهران، در صدد ایجاد حکومتی دست‌نشانده و جدایی طلب در آذربایجان برآمد که در نتیجه آن جمهوری خودمختار دموکراتیک آذربایجان در آذر ۱۳۲۴ اعلان موجودیت کرد. نیروهای شوروی مستقر در منطقه مانع خروج نیروهای ایران از پادگان‌های خود شده، بدین وسیله اجازه ندادند که دولت بر ضد این جمهوری وارد عمل شود. همچنین حمایت‌های شوروی از نیروهای کمونیست در کردستان نیز به تشکیل جمهوری خودمختار مهاباد انجامید. بدین ترتیب بحرانی در ایران آغاز گردید که دامنه آن به رقابت‌های قدرت‌های پیروز در جنگ دوم جهانی و شورای امنیت سازمان ملل کشیده شد و از نخستین رویارویی‌های دو قطب برتر در قالب جنگ سرد به حساب آمد. این بحران سرانجام با خروج کامل نیروهای شوروی از ایران در اردیبهشت ۱۳۲۵ و سقوط جمهوری خودمختار آذربایجان و حکومت دموکرات کردستان در آذر ماه همان سال، پس از یک دوره پرفراز و نشیب یک‌ساله، پایان یافت. درباره چگونگی ایجاد و پایان یافتن این بحران و عوامل مؤثر بر آن کاوش‌های زیادی صورت گرفته و مقاله‌ها و کتاب‌هایی نیز منتشر شده است. در نوشته حاضر سعی بر این است که به این مسئله از زاویه روابط خارجی ایران با سه

قدرت شوروی، ایالات متحده آمریکا و بریتانیا نگریسته شود و نقش هر یک از این سه قدرت در شکل‌گیری، ادامه و پایان یافتن آن مورد بررسی قرار گیرد.

۱- شوروی

عملکرد شوروی در ایران زمان جنگ آشکارا بر این قرار داشت که نفوذی دیرپا و دائمی در کشور برقرار ساخته و به این وسیله در موازنه موجود نیروها که از سال‌های دهه ۱۳۰۰ تا آن زمان بر خلاف منافع شوروی قرار داشت، تغییرهایی به وجود آورد. با نزدیک شدن جنگ به روزهای پایانی خود و فروکش کردن خطر آلمان، شوروی با خیالی آسوده‌تر به محکم کردن جای پای خود در ایران پرداخت (کاتم، ۱۳۷۹: ۲۷). بر این اساس خط‌مشی شوروی در قبال ایران ابعاد جدیدی به خود گرفت که عبارتند از:

یک. خودمختاری و تجزیه‌طلبی قومی، مورد حمایت فعالانه روس‌ها قرار گرفت و بدین ترتیب تحول تازه‌ای در آذربایجان ایران مقارن با این احوال پیش آمد که عبارت بود از تشکیل حزب سیاسی جدیدی به نام فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری جعفر پیشه‌وری؛ که ضمن صدور بیانیه‌ای خواستار خودمختاری آذربایجان شد و با تصرف چندین شهر در شمال ایران تشکیل جمهوری خودمختار آذربایجان را اعلان کرد. مقامات و قوای اشغالگر شوروی به نحو چشمگیری به حمایت از پیشه‌وری پرداختند و طولی نکشید که جراید محلی و تبلیغات رسمی شوروی‌ها به نحو فزاینده‌ای خواستار رعایت ویژگی ترکی فرهنگی آذربایجان، از جمله حق خواندن و نوشتن به زبان ترکی شدند. اقدام عملی شوروی‌ها برای حمایت از فرقه دموکرات نیز در قالب توزیع اسلحه بین شورشیان و کمک سربازان شوروی در لباس غیرنظامی به آنها شکل گرفت. ضمن اینکه ارتش شوروی مستقر در خاک ایران از اعزام شدن نیروهای ارتش ایران برای تقویت پادگان تبریز جلوگیری کرد و آنها را در نزدیکی پادگان قزوین متوقف ساخت. با وجود این موضع رسمی دولت شوروی بر این اساس قرار گرفته بود که اولاً به شدت ارتباط دموکرات‌های آذری را با خود رد کرد و از آن به عنوان یک مسئله داخلی یاد کرد. ثانیاً در توجیه متوقف کردن نیروهای ارتش ایران نیز ابراز داشت که اعزام نیروهای ایرانی به آذربایجان به اغتشاش بیشتر در

منطقه منجر شده و اقدامی علیه امنیت مرزهای شوروی تلقی خواهد شد که پاسخ آن افزایش نیروهای شوروی خواهد بود (فاوست، ۱۳۷۴: ۱۷۶). همزمان با آذربایجان شوروی‌ها در ایران به تحریک و حمایت از کردها نیز پرداختند و جمهوری خودمختار کردستان نیز به رهبری قاضی محمد و به مرکزیت مهاباد اعلان موجودیت کرد. دو. در طول جنگ این تصور بر شوروی چیره شده بود که احتمال دارد آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها به سوی شمال ایران پیشروی کنند و از آن به عنوان پایگاهی برای حمله به شوروی استفاده نمایند. لذا بُعد دیگر سیاست شوروی بر این قرار گرفت که اصرار نماید در ایران دولتی مستقل از انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها، که لااقل نسبت به شوروی تمایلات خصمانه نداشته باشد، بر سر کار آید. در این دوره بحرانی چنین به نظر می‌آمد که احمد قوام در مقایسه با حکیمی برای روس‌ها به مراتب ارجح باشد (و یا لااقل در مراحل نخست چنین به نظر می‌رسید). چرا که شوروی‌ها معتقد بودند وی در حال حاضر موضعی منفی در قبال انگلیسی‌ها دارد و خواهان روابط ایران و شوروی است. در همین میان اولین بیانیه شورای امنیت راجع به شکایت ایران از شوروی صادر شد و شورا دو طرف را به حل مسایل از طریق مذاکره دعوت کرد. لذا شوروی‌ها قوام را - بر خلاف سلفش حکیمی - برای مذاکره پذیرفتند. اما در مدت مذاکرات شوروی‌ها خواسته‌های زیادی مطرح کردند که نمی‌توانست مورد پذیرش دولت ایران باشد. اقدام دیگری که شوروی‌ها برای افزایش نفوذ خود در ایران به عمل آوردند فشار به دولت ایران برای افزایش تعداد کرسی‌های مجلس از استان‌های شمالی بود که می‌توانست با توجه به نفوذ فرقه دموکرات و حزب توده در این استان‌ها بر تعداد طرفداران شوروی در مجلس بیافزاید و از روی کار آمدن دولتی مخالف شوروی جلوگیری کند. ابزار فشار به دولت برای تحقق این خواسته نیز فرقه دموکرات بود که در بیانیه رسمی اعلان موجودیت خود این موضع را منعکس کرده بود. سه. موضع مهم دیگری که بعد از دوره‌ای از بی‌تفاوتی مجدداً مورد علاقه شوروی‌ها قرار گرفته بود امتیاز نفت شمال بود. از عواملی که در برانگیختن توجه مجدد شوروی به این منطقه مؤثر واقع شد، اقدام‌های متحدین غربی در خاورمیانه بود. در اواخر سال ۱۳۲۳ شرکت‌های آمریکایی و انگلیسی در حالی که از حمایت سفارتخانه‌های ایالات متحده و

بریتانیا در ایران و همچنین از تشویق دولت ایران برخوردار بودند برای کسب امتیاز نفت در بلوچستان با ایران به توافق‌هایی رسیدند که این تحول بر دیپلماسی شوروی از جمله مذاکرات با ایران در مورد امتیاز نفت شمال تأثیر نهاد (کاتم، ۱۳۷۹: ۹۰). به عبارت دیگر تمایل شوروی برای کسب یک امتیاز نفتی در ایران، گذشته از منافع اقتصادی و محاسبات امنیتی، بیانگر خواست رهبران شوروی برای مشارکتی برابر در رقابت با قدرت‌های دیگر برای حفظ نفوذ در ایران و حق دستیابی به حوزه‌های نفتی جدید در خاورمیانه بود. از جمله خواسته‌های شوروی که در خلال مذاکرات قوام در مسکو سبب بی‌نتیجه ماندن این مذاکرات شده بود همین درخواست امتیاز نفت شمال از سوی شوروی بود که قوام با استدلال به اینکه قانون مصوب مجلس ایران در آذر ۱۳۲۳ وی را از دادن امتیاز نفت معذور می‌دارد؛ این خواسته شوروی‌ها را رد کرده بود. ولی به جای آن پیشنهاد تشکیل یک شرکت مختلط نفت با مشارکت ایران و شوروی را مطرح ساخت که این بار مورد پذیرش شوروی‌ها در مسکو قرار نگرفت (اما سرانجام آنچه در مذاکرات قوام و سادچیکف مورد توافق قرار گرفت همین پیشنهاد بود که قرار شد هفت ماه پس از امضای موافقت‌نامه‌ای از سوی دو طرف برای تصویب به مجلس ارائه شود. و اینگونه شد که شوروی‌هایی که قبل از این اعلان کرده بودند قصد ندارند نیروهای خود را از ایران خارج کنند امیدوار به کسب سهمی از منابع نفتی ایران به حضور خود در ایران پایان دادند).

با در نظر گرفتن مقدمه فوق؛ فهم سیاست شوروی در ایران بعد از جنگ جهانی دوم میسر می‌شود: نخست آنکه شوروی برای سرنگونی انقلابی دولت ایران برنامه‌ای نداشت چرا که بر اساس نظریه‌های کمونیستی شرایط آن روز ایران مهیای انقلاب نبود. این نکته را می‌توان از نامه اخیراً منتشر شده استالین به پیشه‌وری متوجه شد. وی در این نامه به این نکته اشاره می‌کند که "در ایران هیچ‌گونه بحران عمیق انقلابی وجود ندارد، تعداد کارگران اندک است و از سازماندهی ضعیفی برخوردارند... ایران درگیر جنگ با یک دشمن خارجی نیست... نتیجه آنکه در ایران وضعیتی وجود ندارد که بتواند با تاکتیک لنین در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ تطابق داشته باشد" (یگوروا، ۱۳۸۳: ۱۳۰). دوم اینکه شوروی هرگز قصد نداشت برای همیشه در ایران بماند و یا لاقلاً می‌دانست سرانجام مجبور می‌شود ایران را ترک کند. باقی

ماندن نیروهای شوروی در ایران، تأخیر در تخلیه به موقع کشور، تشکیل جمهوری خودمختار آذربایجان و فعالیت‌های دیگری از این دست؛ ابزاری بودند جهت فشار هرچه بیشتر بر ایران، برای کسب امتیازهای گوناگون، جلوگیری از نفوذ رقبا در شمال ایران و باقی ماندن در صحنه بازی قدرت در این کشور. توجه به فرازهای دیگری از نامه‌ی استالین به پیشه‌وری که در ذیل آمده است به روشن تر شدن این مطلب کمک خواهد کرد:

"در اینجا تاکتیکی را به کار گرفتیم که هر انقلابی آن را می‌شناسد در وضعیتی مشابه ایران امروز اگر خواسته شود به حداقلی از خواسته‌های جنبش برسیم، جنبش باید خیز به جلو بردارد و از خواسته‌های حداقل تجاوز کرده نسبت به حکومت تهدیدی بوجود آورد تا امکان کسب امتیاز از دولت تضمین شود" (یگوروا، ۱۳۸۳: ۱۳۰).

اصولاً صحنه اصلی مبارزه و رقابت میان ابرقدرت‌ها بعد از جنگ دوم جهانی اروپای شرقی بود و شوروی قصد نداشت نیروی خود را صرف ایران کند. لذا ماندن در ایران و تهدید دولت آن را تا جایی ادامه داد که به اهداف مذکور دست یافت (و یا لااقل تصورش بر این بود که به اهدافش دست یافته است) و هنگامی که ادامه این قضیه را برای منافع بزرگتر خود خطرناک دید و با ایستادگی سرسختانه دولت‌های غربی مواجه شد، تجدیدنظر در استراتژی خود را ضروری دید:

"ما دیگر بیشتر از این نمی‌توانستیم نیروهایمان را در ایران نگه داریم. به دلیل آنکه حضور نیروهای شوروی در ایران می‌توانست به مبانی سیاست‌های رهایی‌بخش ما در اروپا و آسیا لطمه بزند؛ انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها به ما گفتند اگر نیروهای شوروی می‌توانند در ایران بمانند پس چرا نیروهای انگلیسی نمی‌توانند در مصر، سوریه، اندونزی و یونان و همچنین نیروهای آمریکایی در چین، ایسلند و دانمارک باقی بمانند" (یگوروا، ۱۳۸۳: ۱۳۰). البته باید یادآور شد که این رویارویی آن حداقل امتیازهایی را نیز که در ابتدا تصور می‌شد شوروی کسب کرده باشد برای آنها به همراه نداشت. چرا که با ایستادگی دولت قوام‌السلطنه (که البته تحت فشار بریتانیا و تا حدودی پشت گرم و دلخوش به حمایت‌های آمریکا بود) و سرکوب کردن جمهوری‌های خودمختار آذربایجان و کردستان و عدم تصویب امتیاز نفت شمال در مجلس ایران عملاً چیزی عاید شوروی‌ها نشد.

بعد از خروج نیروهای شوروی قوام آماده مذاکره با حکومت فرقه آذربایجان شد و بعد از چند ماه و طی دو دوره مذاکرات بی حاصل سرانجام پس از آنکه با وقت کشی زمینه را مساعد کرده بود فرمان انتخابات را صادر کرد و ضمن آن اعلان کرد دولت برای حسن اجرای انتخابات در استان‌های شمالی و تضمین امنیت آن تصمیم دارد نیروهایی را به آنجا اعزام کند. این اقدام ممکن بود با عکس العمل شدید شوروی‌ها مواجه شود اما شوروی‌ها برای تصویب امتیاز نفت شمال عجله داشتند - که تصویب آن نیز منوط به تشکیل مجلس پانزدهم بود - از طرفی قوام هم بی‌گدار به آب نزد وی بارها در مصاحبه‌هایی اعلان می‌کرد که امتیاز نفت شمال حق طبیعی شوروی‌هاست که مدت‌ها در اعطای آن تأخیر شده است. همچنین وی برای از دست ندادن اعتماد شوروی مذاکراتی را نیز در باب اعطای امتیاز حمل و نقل هوایی شمال ایران به شوروی‌ها آغاز کرد (فاوست، ۱۳۷۴: ۱۸۲). لذا شوروی‌ها که در صداقت قوام شک نکرده بودند و امتیاز نفت شمال را در مشت خود می‌دیدند جز ارسال یادداشت اعتراض آمیز و سعی در منصرف کردن قوام اقدام دیگری صورت ندادند. با ورود نیروهای ارتش به آذربایجان و کردستان حکومت‌های این دو منطقه سرنگون شد و مؤسسان آنها نیز به دامان شوروی گریختند و بدین ترتیب بحران یکساله‌ای که می‌رفت تمامیت ارضی ایران را زیر سؤال برده و کشور را به چند تکه تقسیم کند پایان یافت.

۲- آمریکا

ایالات متحده قدرت بزرگی بود که در هجوم به ایران و اشغال آن در شهریور ۱۳۲۰ شرکت نداشت اما در سال دوم اشغال بریتانیا از دولت این کشور خواست تا برای ارسال مواد و مهمات جنگی به شوروی از طریق ایران به یاری انگلستان بشتابد (ذوقی، ۱۳۶۷: ۱۵۸). بعد از ورود نیروهای ایالات متحده به کشور، دولت ایران برای پیوستن این کشور به پیمان اتحاد سه‌جانبه میان ایران، شوروی و بریتانیا برای تضمین شدن استقلال ایران ابراز علاقه کرد اما آمریکایی‌ها به دلیل اینکه آن پیمان بین ایران و دو کشوری که آن را به اشغال درآورده‌اند امضا شده است و آمریکا ایران را به اشغال نظامی خود در نیاورده است و سربازان آمریکایی فقط برای کمک به حمل مواد و احتیاجات فنی در خاک ایران

حضور دارند، درخواست دولت ایران را رد کرد (ذوقی، ۱۳۶۷: ۱۶۱). با وجود این با پایان یافتن جنگ و به تبع آن اتمام مأموریت سربازان آمریکایی در ایران آمریکایی‌ها اولین نیروهایی بودند که خاک ایران را ترک کردند و ضمن یادداشت‌هایی لزوم تسریع در تخلیه ایران را به دولتین متفق خود نیز یادآور شدند.

در بدو امر که جنگ به مراحل پایانی خود نزدیک می‌شد و در کنفرانس‌های یالتا و پوتسدام به نظر می‌رسید آمریکایی‌ها امیدوار بودند با روس‌ها به نوعی توافق دست یابند و اتحادی که در دوران جنگ شکل گرفته بود را در دوران صلح نیز ادامه دهند. حتی در کنفرانس مسکو نیز علی‌رغم فشارهای بریتانیا مبنی بر گنجاندن مسئله تخلیه ایران در دستور کار این کنفرانس آمریکایی‌ها زمانی که احساس کردند طرح این مسئله ممکن است مذاکره در باب دیگر مسایل را به تأخیر بیندازد پیشنهاد کردند آن را از دستور کار کنفرانس حذف کنند. اما به مرور زمان ورق برگشت و بی‌اعتنایی شوروی به مفاد مربوط به فراخونی نیروهای نظامی در پیمان سه‌جانبه، مداخلاتش در ایالات شمالی، مواضع قلدرمآبانه‌اش در قبال تلاش‌های به‌حق ایران برای مطرح کردن موضوع در سازمان ملل و همچنین رویه سرسختانه‌اش در برابر بازدید نخست‌وزیر ایران از مسکو (که با بازدید حکیمی از مسکو مخالفت شد) به تغییر خط‌مشی آمریکایی‌ها منجر شد و هنگامی که شوروی می‌خواست با حفظ نیروهایش در شمال ایران دولت تهران را تحت فشار نگه داشته، امتیازهایی از ایران بگیرد دیگر آمریکا ساکت نشست. چرا که خاورمیانه و ایران جایی بود که منافع آمریکا نیز به نحو نزدیکی در کار بود و شبکه منافع آمریکا مورد تهدید قرار می‌گرفت. ایالات متحده نگران بود که سلطه شوروی بر ایران به چیرگی و تسلطش بر منابع سرشار نفتی منطقه منجر گردد. در عین حال آمریکا دقت داشت حرکتی که به منظور دفاع از ایران در برابر اهداف و مقاصد شوروی آغاز کرد تحت رنگ و بوی محترمانه سازمان ملل و در پوششی از ارج نهادن به اصول منشور آتلانتیک انجام گیرد (فاوست، ۱۳۷۴: ۲۲۱).

اولین اقدام جدی آمریکا در برابر تهدیدهای شوروی - که در پانزدهم اسفند ۱۳۲۴ مستقیماً به دنبال خودداری شوروی‌ها از تخلیه خاک ایران در موعد مقرر اجرا شد - ارسال یک یادداشت به شوروی و اعتراض به عهدشکنی آنها بود. اما مطالعه گزارش‌های رسیده

از تبریز و مشاهده دامنه مقاصد شوروی و نیز حجم بسیار زیادی از نیروها که شوروی برای دستیابی به اهداف خود به کار گرفته بود، واشنگتن را تکان داد و آنها را به اتخاذ موضعی سرسختانه تر ترغیب نمود (روسو، ۱۳۸۱: ۷۱). از طرف دیگر شوروی نسبت به یادداشت پانزدهم اسفند آمریکا واکنشی نشان نداد. تقارن این هشدار آمریکا به مسکو با سخنرانی "پرده آهنین" چرچیل و گزارش‌های واصل از نقل و انتقال نظامی روس‌ها در آذربایجان و بلغارستان - که تهدیدی بر ضد ایران نیز تلقی می‌شد - امر دگرگون‌سازی افکار عمومی در آمریکای آن روزگار که گذشته از گرایش انزواطلبانه نسبت به متحد سابق خود در جنگ با هیتلر نیز حسن ظن داشت برای حکومت ترومن تسهیل کرد (یگوروا، ۱۳۸۳: ۱۲۸). لذا ایالات متحده دومین یادداشت خود را به شوروی فرستاد که این بار لحنی بسیار شدید و آمرانه داشت. همچنین هیئت نمایندگی آمریکا در شورای امنیت نیز دستور یافت که موضوع ایران را در دستور کار قرار دهد و به شدت از ایران و استقلال آن حمایت کند. از این پس دیگر این آمریکا بود که برای مطرح شدن مسئله ایران در شورای امنیت عجله داشت. چرا که با جدی‌تر شدن تهدیدهای شوروی هرگونه تأخیری در ارائه دعوی ایران به شورای امنیت می‌توانست به دولت بریتانیا فرصت بدهد که با دولت شوروی در مورد نوعی از تقسیم دوفاکتوی ایران به دو حوزه نفوذ به توافق برسد: یکی حوزه شرکت نفت انگلیس و ایران و دیگری حوزه نفوذ مستقیم یا غیرمستقیم شوروی. لذا ۳۰ اسفند ۱۳۲۴ هنگامی که قوام - برای نشان دادن حسن نیتش به شوروی‌ها - به نماینده ایران دستور داد شکایت ایران را از شورای امنیت پس بگیرد وی به تشویق آمریکایی‌ها برخلاف دستور قوام به مطرح ساختن دعوی ایران پرداخت. در جلسه شورای امنیت نیز نمایندگان آمریکا این موضوع را به تفصیل مورد بحث قرار دادند به طوری که لحن نماینده آمریکا از بعضی جهات حتی از لحن نماینده ایران نیز شدیدتر بود.

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد نمایندگانی از شرکت‌های آمریکایی اواخر سال ۱۳۲۳ برای مذاکره راجع به امتیاز نفت جنوب شرقی ایران به تهران آمده بودند و به توافق‌هایی نیز دست یافتند. اما آن مذاکرات بعد از تصویب قانون ممنوعیت مذاکره راجع به امتیاز نفت از سوی مجلس ایران قطع شد. در واقع آمریکا که می‌ترسید دفاعیاتش از

ایران در شورای امنیت متهم به دفاع از منافع نفتیش در ایران شود به سفیرش در ایران دستور داد به قانون مصوب مجلس ایران احترام بگذارند و از هر گونه مذاکره در باب امتیاز نفت خودداری کنند (بیات، ۱۳۷۹: ۱۵۲).

یکی دیگر از ابزارهای آمریکا برای افزایش نفوذش در ایران هیئت‌های مستشاری ژاندارمری و ارتش بودند که به طور کامل نیروهای نظامی ایران را به خود وابسته کرده بودند و تسلط کامل بر آنها داشتند. سابقه حضور مستشاران آمریکایی در ایران به سال ۱۹۴۲ بر می‌گردد - زمانی که دولت ایران به استخدام این مستشاران ابراز تمایل کرده بود. ایرانیان همواره و بعد از جنگ جهانی دوم به طور ویژه به دنبال جذب نیروی سومی بودند تا از نفوذ سنتی شوروی و انگلستان در کشور بکاهند و اکنون ایالات متحده کشوری بود که می‌توانست نقش دولت سوم را به خوبی ایفا کند. لذا ایرانیان از اینکه نفوذ این کشور در ایران زیاد شود استقبال می‌کردند. از طرف دیگر دولت ایران برای اینکه بحران‌های شمال و جنوب را با موفقیت مدیریت کند نیاز به یک ارتش کارآمد و قوی داشت. برای همین، تصمیم به تمدید مدت حضور هیئت نظامی آمریکا در ایران گرفته شد. آمریکایی‌ها با این ابزار خود سعی در برقراری نظم، ثبات، امنیت و حفظ استقلال ایران داشتند. چرا که ثبات ایران زمینه مناسبی را جهت توسعه علایق تجاری نفتی و هواپیمایی آمریکا در خاورمیانه فراهم می‌ساخت. لذا وقتی قوام خواست برای سرکوب جمهوری خودمختار آذربایجان اقدام کند و نیروهایش را به تبریز اعزام نماید این تصمیم مورد حمایت قاطع آمریکا قرار گرفت. سرانجام در پاییز سال ۱۳۲۵ در پی افتتاح دوره پانزدهم مجلس هنگامی که قوام برای تصویب معاهده نفت از سوی شوروی‌ها تحت فشار قرار گرفت، آمریکا بار دیگر حمایت خود را از ایران ابراز داشت و اعلان کرد که ایالات متحده از حاکمیت و آزادی انتخاب ایران در برابر فشارهای خارجی دفاع خواهد کرد.

به طور کلی و در یک جمع‌بندی از سیاست‌ها و برنامه‌های آمریکایی‌ها در ایران در خلال این بحران می‌توان اهداف عمده آمریکا را چنین برشمرد:

یک. جلوگیری از نفوذ کمونیسم و تفوق سیاسی شوروی در منطقه خاورمیانه و ایران.

دو. حفظ ثبات و امنیت خاورمیانه، که به دلیل دارا بودن منابع سرشار نفت برای منافع آمریکا حساسیتی استراتژیک داشت. سه. دستیابی به منابع غنی منطقه، خصوصاً منابع نفت ایران، برای تضمین و تأمین انرژی مورد نیاز خود.

در این راستا ایالات متحده سعی کرد ضمن دستیابی به اهداف فوق با پیگیری این بحران در قالب سازمان ملل و شورای امنیت ضمن دادن وجهه قانونی به مبارزه خود با نفوذ شوروی در ایران، به رسمیت یافتن و جا افتادن ساختار جدید سازمان ملل نیز کمک کند. به هر حال بعد از شکست شوروی در ایران بار در خواست امتیاز نفت شمال در مجلس، آمریکا نخستین پیروزی دیپلماتیک خود را در جنگ سرد به نحو مؤثری کسب کرده بود (فاوست، ۱۳۷۴: ۳۲۱).

۳- انگلستان

انگلستان در سال ۱۳۲۰ انگیزه‌های زیادی برای حمله به ایران داشت. در واقع اشغال ایران ابزاری بود جهت حفظ امنیت هندوستان و محافظت از منافع شرکت‌های نفتی انگلیسی در خاورمیانه. بعد از پایان جنگ و شدیدتر شدن نیاز انگلستان به نفت و درآمدهای آن برای بازسازی ویرانه‌های ناشی از جنگ، دولت این کشور به فکر تحکیم موقعیت خود در جنوب ایران افتاد. بریتانیا در این مسیر رقیب سنتی خود یعنی شوروی را می‌دید که او نیز به فکر افزایش نفوذ خود در شمال ایران و بهره‌برداری از منابع نفتی آن بود.

برای دولت بریتانیا تحکیم مواضعش در جنوب ایران با وجود حوزه نفوذ شوروی در شمال تنافری نداشت. انگلیسی‌ها گسترش نفوذ شوروی را در مناطق شمالی ایران امری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌کردند و بر خلاف ایالات متحده دستخوش این احساس نمی‌شدند که وظیفه دارند با توسعه نفوذ شوروی در ایران مبارزه کنند. در بریتانیا به طور کلی چنین احساس می‌شد که به هر حال شوروی نیز چه به لحاظ تاریخی، ملاحظات امنیتی و یا حتی به عنوان پاداش تلاش‌های نظامی در ایران سهمی به دست آورده است. آسیب‌پذیری شوروی به خاطر مرزهای مشترکش با ایران نیز موضوعی قابل درک بود؛ مگر نه آنکه

امنیت هند و حوزه‌های نفتی جنوب هم از جملهٔ تقدم‌های بریتانیا در ایران محسوب می‌شد؟! پس فقط از طریق شناسایی چیرگی روس‌ها بر شمال بود که می‌شد ایالات مرکزی و جنوبی ایران را به مثابه عرصه طبیعی فعالیت‌های اقتصادی بریتانیا و یک کمربند ارضی بی طرف جهت محافظت از موقعیتش در خلیج فارس حفظ کرد.

نتیجه عمده‌ای که از مطالب فوق می‌توان حاصل کرد آن است که بریتانیا با برخی از اهداف شوروی در ایران مخالف نبود - البته به شرط آنکه این اهداف با اهداف و منافع خود بریتانیا در تعارض نبودند. اما به تدریج وقایعی رخ داد که به تغییر این سیاست منجر شده و تعارض مذکور حاصل شد.

بعد از پایان جنگ و تسلیم ژاپن، انگلیسی‌ها به مطرح کردن بحث خروج نیروهای متفقین از ایران پرداختند. آنها بر این امید بودند که با چنین نمایشی در افکار عمومی به ویژه در ایران و ایالات متحده حسن تأثیر نهاده و وجهه مخدوش شده خود را تا حدودی بهبود بخشند (فاوست، ۱۳۷۴: ۲۸۲). بریتانیا برای نیل به این هدف در کنفرانس‌های گوناگون متفقین با سرسختی تمام موضوع فراخوانی نیروها را از ایران دنبال می‌کرد. ولی تلاش‌هایش، در بدو امر که با حمایت رقیق آمریکایی‌ها و بی‌اعتنایی کامل روس‌ها روبه‌رو بود به نتیجه نرسید. اما سرانجام در کنفرانس لندن پیشنهاد وزیر خارجه این کشور مورد موافقت هر سه دولت انجامید و قرار شد تخلیه ایران در زمان مقرر در پیمان سه‌جانبه - یعنی شش ماه پس از پایان جنگ با ژاپن (۱۱ اسفند ۱۳۲۴) - خاتمه پذیرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۱۰۶). اما در طرف دیگر، مخالفت ایران با هیئت شوروی، که به سرپرستی کافتارزاده در سال ۱۳۲۲ برای کسب امتیاز نفت شمال به ایران آمده بودند، شوروی‌ها را، که خود را از رقبای عقب افتاده می‌دیدند و در ضمن نیروی قابل ملاحظه‌ای نیز داخل مرزهای ایران در اختیار داشتند، بر آن داشت تا تصمیم به اعاده نفوذ خود در ایران بگیرند. لذا تهدیدهایی را برای دولت ایران به وجود آوردند. غائله آذربایجان و تسلط فرقه دموکرات بر چند استان شمالی ایران که درست ۲۴ ساعت بعد از صدور اعلامیه کنفرانس لندن آغاز شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۱۰۶) دگرگونی کیفی مذکور در نحوه تفکر انگلیسی‌ها نسبت به خط‌مشی شوروی را سامان داد و آنها را متقاعد کرد که اقدام‌های

شوروی صرفاً دفاعی نیست. این امر یک جهت‌یابی جدید سیاسی را نیز موجب شد. لذا با توجه به اینکه آمریکا هنوز در مورد انتخاب یک موضع قاطع در باب مسئله ایران تعلل می‌کرد و امیدی به فراخوانی سریع نیروها از ایران وجود نداشت بریتانیا در کنفرانس وزیران امور خارجه متفقین، که در مسکو تشکیل شد، سعی کرد با طرح تشکیل کمیسیون سه‌جانبه ابتکار عمل را در دست خود بگیرد. این کمیسیون که در ۱۱ ماده طراحی شده بود ایران را تا سرحد یک مستعمره کاهش می‌داد. چرا که کمیسیون می‌توانست در یکایک کارهای ایران و مسایل آن روز به دولت ما دستور بدهد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۱۰۸).

اما این طرح با مخالفت‌های شوروی و عدم پذیرش از سوی ایران به جایی نرسید.

بعد از به نتیجه نرسیدن طرح کمیسیون سه‌جانبه انگلستان تصمیم گرفت با همکاری آمریکا که اکنون او نیز در مبارزه شوروی مصمم شده بود - در قالب سازمان ملل سیاست حمایت از استقلال ایران را دنبال کند. از نظر بریتانیا این احتمال وجود داشت که به زودی در تهران دولتی بر سر کار بیاید که مطیع محض دولت شوروی باشد و برای فعالیت‌های نفتی انگلیس در ایران مشکلاتی به وجود آورد. سرانجام، در طی فرآیندی که گفتیم، نیروهای شوروی خاک ایران را تخلیه کردند و خیال انگلیسی‌ها از این بابت راحت شد. ولی تهدیدها برای منافع آنها هنوز وجود داشت. شوروی که بعد از تخلیه نیروهایش از ایران، ابزار مستقیم تهدید دولت مرکزی را از دست داده بود، از طریق تبلیغات و با ابزار حزب توده و حکومت خودمختار آذربایجان سعی در حفظ منافع خود و فشار بر دولت داشت. اردیبهشت سال ۱۳۲۵ جشن روز کارگر با به راه انداختن تظاهرات وسیع کارگری توده‌ای‌ها در آبادان همراه شد. هدف این تظاهرات بر خلاف تبلیغاتی که می‌شد تأمین شرایط بهتر برای کارگران نبود، بلکه تنها نمایش قدرتی در برابر انگلستان بود (ذوقی، ۱۳۶۷: ۳۰۷). همچنین اوایل خرداد حزب، یک اعتصاب کارگری نیز در مناطق نفتی جنوب به راه انداخت. با شروع درگیری‌های کارگری در حوزه‌های نفتی نخستین تعرض مستقیم بر موقعیت انگلیسی‌ها در ایران بر بریتانیا شکی جدی وارد کرد. این تحولات در عین حال که بیم و هراس موجود از نفوذ شوروی و حزب توده را دامن زد هرگونه توهمی را نیز که در مورد مواعید شوروی مبنی بر عدم مداخله در منافع بریتانیا وجود داشت از

میان برد. در پی این مسایل که در مناطق نفتی رخ داد، به عنوان اولین اقدام، سفیر انگلیس در تهران از دولت خواست تا اقدام‌های امنیتی لازم را برای حفظ منافع کمپانی نفت انگلیس به عمل آورد اما بریتانیا که به شدت از نفوذ شوروی و حزب توده در جنوب ایران نگران شده بود و منافع نفتی خود را در معرض خطر می‌دید، اقدام‌هایی که دولت ایران انجام داد را کافی ندانست و خود دست به اقدام زد و انجمن ایالتی خوزستان و اتحادیه عشایر جنوب را به راه انداخت. انجمن ایالتی خوزستان به تقلید از انجمن ایالتی آذربایجان از دولت مرکزی تقاضای همان اختیارات را کرد. اتحادیه عشایر خوزستان نیز به مسلح کردن صدها عرب مبادرت ورزید تا به وسیله آنها به مبارزه با حزب توده پردازند. از سوی دیگر دولت انگلستان برای مقابله به مثل با دولت شوروی اقدام به اعزام هیئتی از سوی اتحادیه عشایر خوزستان به عراق نمود. هیئت اعزامی در عراق با نایب‌السلطنه نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه‌ی عراق دیدار کرده، تقاضا کردند تا خوزستان ایران که آنها "عربستان" می‌خواندند، به عراق ملحق شود (ذوقی، ۱۳۶۷: ۳۰۸).

روز ۲۳ تیر ۱۳۲۵ اعتصاب عمومی کارگران نفت در آبادان شروع شد و تا سه روز ادامه پیدا کرد. دولت انگلستان که از عواقب این اعتصاب بیم داشت دستور داد تا دو کشتی جنگی در سواحل اروند رود لنگر اندازند. علاوه بر این یک تیپ از سربازان هندی به نام نیروی ۴۰۱ را نیز به بصره اعزام کرد تا در صورت بروز حوادث ناگوار به مقابله با آن پردازد. از طرف دیگر با تحریک ایلات قشقایی و بختیاری جنبش استقلال‌طلبانه مشابهی در استان فارس به راه انداخت. مجموعه این اقدام‌ها در گردش به راست سیاست‌های قوام تأثیر بسزایی داشت و بدین ترتیب سیاست‌های قوام یک دوره کامل را طی کرد؛ در حالی که در اوایل سال ۱۳۲۵ بهترین راه حفظ استقلال ایران را در تساهل و مدارا با چپ و اتحاد شوروی تشخیص داده بود، از اواخر همان سال دست‌یابی به همان اهداف او را به دامان راست (ایالات متحده و بریتانیا) راند (فاوست، ۱۳۷۴: ۱۴۰). وی سرانجام تصمیم گرفت نسبت به حکومت‌های خودمختار آذربایجان و کردستان با شدت وارد عمل شده و با اعزام نیروهای ارتش آنها را سرنگون نماید. با سرنگونی این حکومت‌ها اوضاع در جنوب ایران نیز آرام شد و انگلیسی‌ها که به اهداف خود رسیده بودند دست از اقدام‌های خرابکارانه خویش برداشتند.

در یک جمع‌بندی از مواضع و سیاست‌های بریتانیا یادآور می‌شویم که بریتانیا در پی خودداری شوروی از فراخوانی نیروهایش از ایران و اقدام‌های تهدیدآمیزی که در ایران دست زد از بابت رشد نفوذش در ایران نگران شد، اما این نگرانی بیشتر ناظر به حفظ منافع و نفوذ خود در جنوب ایران بود، تا رفع نفوذ شوروی به نفع ایرانیان. سیاستی که انگلستان در پیش گرفت ظاهراً بر حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران استوار بود، اما در عمل دولت انگلیس بر خلاف این سیاست گام برداشت و حتی هنگامی که منافعش اقتضا کرد، حاضر شد ایالت‌های جنوبی ایران را از آن جدا کند و جنبش‌های استقلال‌طلب را به راه اندازد. اگرچه در مجموع تمامیت ارضی ایران حفظ شد و هیچ قسمتی از خاک آن جدا نگشت، اما این اقدام‌های انگلیسی‌ها چهرهٔ مخدوش آنها در نزد ایرانیان را مخدوش‌تر از گذشته کرد، تا بدانجا که با یک نهضت ملی در سال ۱۳۲۹ انحصار امتیاز نفت جنوب نیز از آنها سلب گشت.

نتیجه‌گیری

بعد از پایان جنگ جهانی دوم دولت شوروی که موقعیت را مناسب می‌دید سعی کرد قبل از خروج نیروهایش از ایران از حضور آنها حداکثر استفاده را نموده، ضمن کسب امتیازهایی از ایرانیان جای پای دائمی و نفوذ همیشگی برای خود ایجاد کند. اما حساب شوروی‌ها در دو مورد اشتباه از آب درآمد: نخست آنکه شوروی، تعلق خاطر و ایستادگی ایرانیان در برابر منافع و حاکمیت خود را دست‌کم گرفت. ایرانیان به هیچ وجه تسلیم شوروی نشدند و حتی جسارت یافته و تصمیمات ملی اتخاذ کردند. دوم، اینکه دولت‌های غربی در برابر اقدام‌های شوروی بسیار بیشتر از حساب‌های شوروی ایستادند و سرسختانه مانع از تحقق اهداف این کشور در ایران شدند و نشان دادند منافع بسیار گسترده در ایران و منطقه خاورمیانه دارند. عوامل فوق سبب شد دولت شوروی یقین کند که هدفش بیش از آنچه انتظارش را داشت خطرناک است و برای رسیدن به آن هدف با مشکلات فراوان روبرو خواهد شد. لذا تجدیدنظر در استراتژی خود را ضروری دانسته تصمیم به عقب‌نشاندن نیروهای خود از ایران گرفت.

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- خان‌ملک یزدی، محمد (۱۳۶۲)، **غوغای تخلیه ایران**، تهران: نشر سلسله.
- ۲- ذوقی، ایرج (۱۳۶۷)، **ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم**، تهران، نشر پازنگ، چاپ اول.
- ۳- رستگاری یزدی، محمد حسین (۱۳۶۹)، **تحلیل وقایع آذربایجان بعد از جنگ جهانی دوم**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه امام صادق (ع)، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی.
- ۴- روسو، روبرت (۱۳۸۱)، «بحران آذربایجان در سال ۱۳۲۴»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۱۸۱ و ۱۸۲.
- ۵- فاوست، لوئیز لسترینج (۱۳۷۴)، **ایران و جنگ سرد: بحران آذربایجان ۱۳۲۴-۱۳۲۵**، ترجمه کاوه بیات، برای دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران: وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات.
- ۶- کاتم، ریچارد (۱۳۷۹)، **نفت ایران جنگ سرد و بحران آذربایجان**، کاوه بیات، تهران: نشرنی، چاپ اول.
- ۷- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۰)، **سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۰۰-۱۳۵۷**، تهران: نشر پیکان.
- ۸- یگورا، ناتالیا (۱۳۸۳)، «بحران آذربایجان از دیدگاه اسناد نویافته شوروی»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۲۰۷ و ۲۰۸.